

ثبات و تعادل در جمهوری اسلامی ایران

محمد شفیعی فر^۱

چکیده

جمهوری اسلامی ایران طی سه دهه گذشته نوسانات و تغییر جهت هایی در سیاستهای خود داشته که نوعی یا ناپیگیری در سیاستها را تداعی می کند. وضعیت مخالف عدم تعادل و بی ثباتی، ثبات و تعادل است. سؤال این است که وضعیت مطلوب ثبات و تعادل در جمهوری اسلامی کدام است و در چه شرایطی جمهوری اسلامی به ثبات و تعادل نسبی خواهد رسید؟ در این مقاله تلاش می شود بر اساس الگوی کارکردگرای ساختاری پارسونز، وضعیت آرمانی ثبات و تعادل برای جمهوری اسلامی ترسیم شود تا بر مبنای آن، ناکارکردیها و عدم تعادل های موجود در جمهوری اسلامی قابل تبیین گردد. بر همین اساس، وظیفه تعادل بخشی دولت، تعادل بین خرده نظامها، تعادل بین آرمان های اجتماعی، تعادل بین نیروهای اجتماعی و تعادل بین کارکردهای دولت مبنای این ثبات و تعادل است که در مقاله مورد بحث قرار می گیرد.

کلیدواژه ها: ثبات، تعادل، کارکردگرایی، آزادی، عدالت، استقلال، خرده نظامها، اهداف اجتماعی.

مقدمه

ثبات و تعادل از موضوعات مهم در جامعه‌شناسی سیاسی و مورد توجه همه دولت‌ها و جوامع است. کمال مطلوب همه نظام‌های سیاسی آن است که میزانی از ثبات و تعادل را ایجاد کنند تا در سایه آن به اهداف و آرمان‌های ملی مانند توسعه، عدالت، رفاه و امنیت دست یابند. بدون ثبات و تعادل در جامعه، زمینه و شرایط لازم برای تحقق اهداف ملی فراهم نخواهد بود و جامعه هر از چند گاهی دچار بحران‌ها و بی‌ثباتی‌های شکننده خواهد شد که تزلزل و ناپایداری را بر سیاست‌ها و برنامه‌ها حاکم خواهد کرد و انقطاع در سیاست‌ها و اهداف، موجب سردرگمی و درجا زدن و بعضاً دور باطل «از نو شروع کردن» می‌شود.

ثبات و تعادل بیش از هر الگوی دیگری در الگوهای کارکردگرایی مورد توجه قرار گرفته و فلسفه وجودی این الگوها رسیدن به تعادل و ثبات است. یکی از این الگوها نظریه نظام اجتماعی پارسونز است که ثبات و تعادل را حاصل کارکرد درست نظام و ایفای وظایف چهارگانه‌ای می‌داند که برای بقا و تداوم هر سیستمی ضروری است؛ تطبیق نظام با شرایط متحول محیطی، انسجام و همبستگی، اجتماعی کردن و انتقال ارزش‌ها و الگوهای فرهنگی و سرانجام نیل به اهداف. از این نظر، انجام درست و بموقع این وظایف، همراه با تعامل و تعادل میان کارکردهای چهارگانه و نیز تعادل میان خرده نظام‌های هر سیستم، مایه حفظ ثبات و تعادل در نظام و اختلال در کارویژه‌ها و تعامل میان خرده نظام‌ها عامل بحران و بی‌ثباتی است. جمهوری اسلامی ایران طی سه دهه گذشته فراز و نشیب‌های مختلفی را پشت سر گذاشته که نوعی عدم تعادل در سیاست‌های کلان را تداعی می‌کند. طی دوره بی‌ثباتی سیاسی اولیه پس از انقلاب (۶۰-۱۳۵۷)، ائتلاف انقلابی ضدشاه فروپاشید و جریان انقلابی و اسلام‌گرای پیرو امام خمینی(ره)، حاکمیت را در دست گرفت؛ به‌گونه‌ای که از نیمه دوم سال ۱۳۶۰، حاکمیت در جمهوری اسلامی در چارچوب کلان اسلام‌گرایی فقاهتی تداوم یافته است.

با اینکه گفتمان کلان اسلامی در قالب دو جناح چپ-راست و بعداً اصلاح‌طلب-اصول‌گرا قدرت را در اختیار داشته است، طی سال‌های ۸۴-۱۳۶۰، جمهوری اسلامی به‌طور مشخص سه دوره متفاوت جنگ، سازندگی و اصلاحات را تجربه نموده و متناظر با این دوره‌ها سه چهره مختلف از جمهوری اسلامی نیز ظهور یافته که هر یک واجد بحران‌هایی در یک یا دو حوزه

اساسی عملکرد دولت (قوة مجریه) بوده است. به واسطه همین بحران‌ها و آثار آنها در جامعه، با تغییر هر رئیس دولت، جمهوری اسلامی مواجه با یک تغییر رادیکال و نوسان شدید شده که کشور را مقطعی مواجه با ناپایداری در جهت‌گیری کلان کشور کرده است.

در یک جمع بندی می‌توان گفت که سه خرده‌گفتمان مختلف بروز و ظهور بوده که بعضاً متعارض به نظر می‌آیند. در دوره جنگ، گفتمان عدالت خواهانه - مبارزه طلبانه، حاکم بر سیاست‌های دولت در عرصه‌های داخلی و خارجی بود. در دوره سازندگی، گفتمان استقلال طلبانه - مصلحت‌جویانه مبنای سیاست‌ها قرار گرفت و سپس در دوره اصلاحات، گفتمان آزادیخواهانه - صلح طلبانه مدنظر قرار گرفت. این تفاوت‌ها بین سه دوره، نوعی ناپایداری در جهت‌گیری‌های کلان کشور تلقی می‌شود که در واکنش به بحران در حوزه‌ای خاص حادث شده است.

سؤال این است که وضعیت مطلوب ثبات و تعادل در جمهوری اسلامی کدام است. بر اساس تجربه، به نظر می‌رسد نوسانات شدید گذشته، در جهت‌گیری کلان جمهوری اسلامی، متعاقب عدم تعادل یا بحرانی بوده که در هر یک از دوره‌ها در کارکردهای دولت (قوة مجریه) به وجود آمده و با بحران و عدم تعادل مورد نظر پارسونز در نظام اجتماعی ارتباط دارد. بدین لحاظ، الگوی نظام اجتماعی پارسونز که ایفای کارویژه‌های ضروری نظام‌ها را لازمه ثبات و تعادل نظام‌ها می‌داند، می‌تواند چارچوب مناسبی برای ترسیم وضعیت آرمانی ثبات و تعادل در جمهوری اسلامی باشد.

در این مقاله، تلاش می‌شود با اشاره به وجوه مختلف تعادل و تعادل‌بخشی در جمهوری اسلامی بر اساس الگوی پارسونز، کارکردهای لازم برای تعادل و ثبات جمهوری اسلامی ترسیم شود تا زمینه‌ای برای آسیب‌شناسی عملکرد نظام جمهوری اسلامی فراهم گردد. بدیهی است که عدول از این شرایط آرمانی به منزله ورود به شرایط بحران و بی‌ثباتی خواهد بود. بر این اساس، استدلال می‌شود که تعادل بین خرده‌نظام‌های اقتصادی، آموزشی، سیاسی و نیز تعادل بین نیروهای اجتماعی و آرمان‌های اجتماعی، لازمه ثبات و تعادل در نظام جمهوری اسلامی است. از سوی دیگر، ایفای کارکردهای تطبیق با شرایط متحول، ایجاد و حفظ همبستگی، اجتماعی

کردن و نیل به اهداف جزو ضروریات کارکردی تداوم جمهوری اسلامی است که اختلال در آن موجب بی‌ثباتی و بحران می‌شود.

الف) الگوی کارکردگرای ساختاری

نظریه کارکردگرایی، تمثیلی از سیستم‌های فیزیولوژیک است. هر سیستمی متشکل از زیر-سیستم‌ها^۱، اعضا و اجزایی است که هر یک کارکردهایی دارند. این سیستم، با محیط خود در ارتباط متقابل قرار دارد و در این فرایند، هم بر محیط خود اثر می‌گذارد و هم از آن اثر می‌پذیرد (Sills, 1968, p. 458). جامعه هم یک سیستم کلان است که چند جزء وابسته به یکدیگر^۲ یا خرده سیستم مانند نظام اقتصادی، نظام سیاسی، نظام فرهنگی و نظام حقوقی دارد که هرگاه در یکی از آنها تغییراتی رخ دهد، موجب تغییراتی در طرز عمل نظام اجتماعی^۳ می‌شود. هر یک از این خرده نظام‌ها، کارکردهای خاصی دارند که اگر به‌درستی از عهده انجام آن برنیايند، نظام اجتماعی دچار اختلال یا بحران می‌شود.

بر اساس این نظریه، اجزای مختلف یک جامعه از طریق آثار و کارویژه‌های خود با جامعه مرتبط می‌شوند و مجموعه این کارویژه‌ها یک کل متعامل را به وجود می‌آورند (Bevir, p.949). در واقع، مثل آنچه دورکیم در زمینه تقسیم کار اجتماعی می‌گفت و یا اسپنسر در مورد تشبیه جامعه به موجود زنده مطرح می‌کرد، در نظریه کارکردگرایی نیز هر جزئی از جامعه وظیفه خاصی را در ارتباط با کل جامعه برعهده دارد که اگر این کارویژه را انجام ندهد، فلسفه وجودی خود را از دست داده و باید حذف شود (نقیب‌زاده، ۱۳۷۹: ۱۸). از دیدگاه کارکردگرایان، بحران، توقف یا اختلالی در انجام کارویژه‌ها است. اگر عضوی کارویژه مورد نظر را انجام ندهد، بحران حاصل می‌شود. در واقع، بحران وقتی است که نهاد مورد نظر کارکرد مورد نظر را انجام ندهد یا کاری انجام دهد که مورد انتظار نیست. ضمن اینکه تداخل کارکردها هم نوعی بحران است.

^۱- Sub-Systems

^۲- Interdependent

^۳- Societal System

از این نظر، اساس الگوی کارکردگرایی بر تعادل و ثبات است و بحران و تعارض را حالتی استثنایی می‌داند. از آنجا که دغدغه اصلی این نظریه، ثبات و همگونی بود و منازعات و نیز دگرگونی‌های اجتماعی را نادیده می‌گرفت، از همان ابتدا با انتقاد جدی و اتهام محافظه‌کاری مواجه شد. در واکنش به این انتقادات، حکم و اصلاحاتی در کارکردگرایی صورت گرفت که به نظریه ساختاری- کارکردی تالکوت پارسونز (۱۹۷۹-۱۹۰۲) رسید و در نهایت به نظریه نظام‌ها ختم شد و از طریق دیوید ایستون^۱ و پارسونز^۲ وارد حوزه سیاست و جامعه‌شناسی شد. پارسونز با وارد کردن نقش ساختارها در کنش‌های اجتماعی، این نظریه را اعتبار ویژه‌ای بخشید (به نقل از نقیب‌زاده، ۱۳۷۹: ۲۰-۱۹).

به نظر پارسونز، بهترین شیوه و روش برای درک کل واقعیت اجتماعی آن است که آن را به عنوان سیستم ادراک کنیم (نقیب‌زاده، ۱۳۷۹: ۲۱). بر اساس استدلال‌های وی، نظام‌ها از جمله نظام‌های سیاسی چهار کارویژه یا کارکرد حیاتی دارند که انجام درست و کامل آنها مایه تعادل^۳ و بقای سیستم می‌شود و هر گونه اختلال و یا عدم تعادل در این زمینه، موجب بحران و بی‌ثباتی می‌گردد. این وظایف عبارتند از (جانسون، ۱۳۶۳: ۶۳-۶۲ ریتزر، ۱۳۷۴: ۱۳۱ و نقیب‌زاده، ۱۳۷۹: ۲۱).

یک: اجتماعی کردن: یعنی آموزش و انتقال ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی به اعضای جامعه. در واقع، نظام اجتماعی از این طریق، الگوهای نظارت خود را به منظور تولید، حفظ و بازتولید ارزش‌های مشترک اعمال و انگیزه لازم را برای کنش‌های فردی ایجاد می‌کند.

دو: هماهنگی با شرایط محیطی: مانند تفکیک و تمایز نقش‌ها، توزیع منابع محدود و کمیاب مطابق معیارهای ارزشی و پیش‌بینی تغییرات محیطی. این کارویژه به این نیاز پاسخ می‌دهد که نظام اجتماعی منابع حیات خود را در محیط پیرامون خود بجوید و با توانایی‌های مختلف خود، ادامه حیات خود را تضمین کند.

سه: تحقق اهداف: هر نظامی، از جمله نظام اجتماعی، دارای اهدافی است که ممکن است با هم متعارض باشند، اما بدون این اهداف و ابزار لازم برای رسیدن به آنها، قادر به حفظ خود

^۱- Easton

^۲- Parsons

^۳- Equilibrium

نخواهد بود. تحقق اهداف، عبارت است از نحوه تأثیر نهادن بر اراده افراد یا گروه‌ها به منظور ایجاد تفاهم بر سر اهمیت نسبی اهداف و رسیدن به روش‌هایی برای تحقق آنها. تحقق اهداف همچنین شامل توزیع منابع موجود و بهره برداری از آنها در چهارچوب سیاست‌های مشخص نیز می‌گردد. حل و فصل مشکلات عملکردی موجود در تحقق اهداف، وظیفه نهادهای سیاسی است.

چهار: ایجاد یگانگی^۱ یا همبستگی: یعنی ترکیب و تجمع افراد و گروه‌ها در یک مجموعه فعال. ایجاد همبستگی از طریق عاملان نقش‌ها و کارگزاران نهادهای حافظ ارزش‌های اجتماعی مثل سیاستمداران، رهبران دینی، هنرمندان، دانشمندان و... انجام می‌شود. این وظیفه مستلزم ایجاد محدودیت برای کجروی‌های مخرب، تنظیم تعارض‌ها و حل و فصل اختلاف‌هاست و ثبات نظام را تضمین می‌کند. بدین لحاظ، جامعه صرفاً بر زور و قدرت متکی نیست، بلکه بر مکانیسم‌های همبستگی پیچیده و از جمله بر مبانی اخلاقی استوار است.

نظام سیاسی نیز به نوبه خود دارای چهار کارکرد حفظ انسجام، حل منازعه، نیل به اهداف و انطباق با شرایط متحول جدید است که ایدئولوژی و قانون، دستگاه قضایی، دستگاه دیوانی و دستگاه بروکراسی یا حکومت آنها را انجام می‌دهند. بدین لحاظ، نظام سیاسی عهده‌دار اجرای کارویژه‌های مهمی است. مهمترین کارویژه‌های نظام سیاسی عبارتند از: استخدام کارگزاران نقش‌های سیاسی، استخراج، بسیج و توزیع منابع، شناسایی و تلفیق منافع اجتماعی گوناگون، تأمین شبکه ارتباطات سیاسی، وضع و اجرای هنجارهای سیاسی و انجام وظایف داوری مربوط به اجرای هنجارها (بشیریه، ۱۳۷۶: ۸۷-۸۶). سیستم سیاسی پس از دریافت داده‌ها از محیط، آنها را تعبیر و تفسیر و تنظیم می‌کند و به صورت تصمیم‌ها و سیاست‌ها عرضه می‌دارد. وقتی نظام سیاسی کارآست که کارویژه‌های خاص خود را به خوبی انجام دهد. این کارویژه‌ها بر اساس ارزش‌ها، هنجارها، نهادها و نقش‌ها صورت می‌گیرد. نظام ارزشی، تأمین کننده مشروعیت سیاسی است و به وضع موجود استمرار می‌بخشد و نظام هنجاری و مجموعه نهادهای، وسیله متحقق ساختن نظام ارزشی هستند.

^۱ - Integration

ثبات نظام سیاسی، مستلزم استمرار تعادل میان سیستم‌های فرعی مختلف در درون نظام اجتماعی است. در واقع، نظام اجتماعی کُل، وقتی با ثبات است که میان سیستم‌های فرعی آن تعادل وجود داشته باشد. اما تفاوت آهنگ تغییر در بین این زیر-سیستم‌ها موجب عدم تعادل و بی‌ثباتی می‌گردد. از سوی دیگر، ممکن است تغییری در یکی از سیستم‌های فرعی آغاز شود و سپس به دیگر حوزه‌ها سرایت کند. تحول در نظام فرهنگی و ارزشی، کل نظام اجتماعی را نامتعادل می‌سازد. ضمن اینکه ممکن است پیدایش عوامل همبستگی، نسبت به تنوع و پیچیدگی ساختار اجتماعی دچار تأخر شوند که در نتیجه باز هم عدم تعادل و ناکارایی پدید می‌آید. به‌ویژه عدم تعادل میان نظام فرهنگی و ارزشی و بقیه حوزه‌های نظام اجتماعی و یا به طور کلی «محیط»، موجب بی‌ثباتی اساسی می‌گردد. وقتی نظام ارزشی و محیط ناهم‌هنگ شوند، جهت اعاده تعادل کلی یا باید محیط تغییر یابد و با نظام ارزشی هم‌هنگ گردد یا برعکس، نظام ارزشی تغییر کند تا با محیط هم‌هنگ گردد.

الگوی کارکردگرایی - ساختاری جهان‌شمول است و در همه جا به کار می‌رود؛ به شرط اینکه کارکردها را به کارکردهای دولت مدرن محدود نکنیم؛ چون در نظریه‌های کارکردگرایی ساختاری، کارکردهای دولت مدرن مورد نظر است، در حالی که ممکن است دولتی برای خود کارکردهایی خاص تعریف کند. در جمهوری اسلامی ایران، طبق قانون اساسی وظیفه حکومت سوق دادن جامعه به سوی حکومت خداوند است، گسترش ارزش‌های اخلاقی و امر به معروف و نهی از منکر نیز از جمله وظایف دولت است. بدین لحاظ، باید کارکردها را از منظر جمهوری اسلامی مورد توجه قرار داد و ثبات و تعادل را از چشم انداز چنین کارکردهایی بحث کرد. بحث تأمین عدالت، مالکیت‌های دولتی، تعاونی و خصوصی، عدالت توزیعی، مسؤلیت ایجاد اشتغال، رفاه عمومی، دست‌گیری از درراه‌ماندگان و ابن‌سبیل و ... که در قانون اساسی جمهوری اسلامی آمده، هم جنبه دولت رفاهی دارد و هم فراتر از آنهاست. بنابراین، اینجا کارکردهای اخلاقی، دینی و معنوی را هم باید مورد مطالعه قرار داد تا الگو قابل تطبیق شود. جمهوری اسلامی دولتی دینی است که قانون اساسی آن، علی‌رغم شالوده‌های مختلف، مهم‌ترین شالوده‌اش دین اسلام و مذهب تشیع است که وجوه حقوقی آن را تحت الشعاع قرار داده است؛ رسالت دولت در سوق دادن جامعه به سمت خدا، و تضمین ارزش‌ها و احکام اسلامی در همین راستا است.

بدین لحاظ، با الهام از الگوی پارسونز، مفاهیم اساسی بحران، ثبات، تعادل و کارکردهای ضروری از آن به عاریت گرفته شده و محتوای این وظایف و کارکردها متناسب با جمهوری اسلامی و بر اساس قانون اساسی و شعارها و آرمان‌های انقلاب اسلامی تنظیم شده است تا الگو قابلیت تطبیق پیدا کند. از مفاهیم الگوی کارکردگرایی، اصطلاح تعادل یا عدم تعادل قابل استفاده و تطبیق بر جمهوری اسلامی است. کارکردهای چهارگانه نظام و آرمان‌های اجتماعی، مبنای این تعادل می‌باشد؛ کارکرد حفظ و تطبیق سیستم با تحولات و ارزش‌های محیطی داخل و تحولات ارزشی و محیط بین‌الملل، ایجاد و حفظ انسجام و همبستگی در سطح نظام سیاسی بین‌نخبگان حاکم و نیز در سطح اجتماعی بین اقشار و گروه‌های مختلف اجتماعی، قومی و مذهبی، تلاش برای نیل به اهداف اساسی و کلان مانند آزادی، عدالت و استقلال در همه وجوه و ابعاد آن، و بالاخره اجتماعی کردن و انتقال ارزش‌های اساسی نظام به آحاد جامعه، از وظایف و کارکردهای اصلی نظام جمهوری اسلامی است که ثبات و تعادل آن را تأمین می‌کند. در این راستا، هم تعادل در وظایف و کارکردهای ضروری نظام، مهم است، هم تعادل بین اهداف و آرمان‌های انقلاب و جمهوری اسلامی مانند آزادی، عدالت و استقلال مورد نظر است و هم تعادل بین اقشار و لایه‌های اجتماعی (تعادل طبقاتی) قابل توجه و شایسته بررسی می‌باشد.

ب) تعادل و تعادل‌بخشی در جمهوری اسلامی

الگوی کارکردگرایی ساختاری با بررسی نحوه تعامل ساخت سیاسی با محیط اجتماعی، ثبات و تعادل را مورد توجه قرار می‌دهد. براساس این الگو با کارکرد صحیح نظام و ایفای وظایف اساسی، تعادل و ثبات نظام در حد قابل قبولی حفظ خواهد شد. ثبات و تعادل در جمهوری اسلامی، بر اساس تعادل بین خرده‌نظام‌ها، تعادل بین نیروهای اجتماعی، تعادل بین اهداف و آرمان‌های اساسی و تعادل بین وظایف و کارکردهای دولت محقق می‌شود. از این نظر، نظام جمهوری اسلامی در این چارچوب، باید در چهار حوزه تعادل ایجاد کند تا به ثبات نسبی برسد.

۱- تعادل و تعامل بین خرده‌نظام‌ها:

به لحاظ نظری، الگوی کارکردگرایی ساختاری به نحوه کارکرد خرده‌نظام‌ها و نهادهای گوناگون و ارتباط متقابل ساختارها و کارکردهای حکومتی توجه دارد و روند سیاسی را به مثابه یک کل و

ضمن تمرکز بر رابطه اجزای آن کل، مورد مطالعه قرار می‌دهد (خوشوقت، ۱۳۷۵: ۴۲). از این نظر، اهداف خرده‌نظام‌ها نیز باید جزئی از اهداف نظام اجتماعی کل باشد و همه خرده‌نظام‌های نظام اجتماعی باید اهداف نظام اجتماعی کل را دنبال کنند و متناسب با آن هدف‌ها سازمان‌دهی شوند. در جوامع انقلابی، مثل جمهوری اسلامی که در صدد رسیدن به آرمان جدیدی می‌باشند، اگر خرده‌نظام‌های آن، اهدافی مغایر با آن آرمان را دنبال کنند و یا اگر خرده‌نظام‌ها بر اساس آرمان جدید سامان داده نشوند، آن جامعه در رسیدن به هدفش موفق نخواهد بود. اگر خرده‌نظام‌های یک نظام اجتماعی بر اساس اهدافی هماهنگ شکل گرفته باشند، یک کل منسجم را تشکیل خواهند داد که همه اجزای آن در یک جهت عمل می‌کنند. چنین نظامی، نظام متعادل خواهد بود. اگر اهداف خرده‌نظام‌های یک نظام اجتماعی کل با یکدیگر مغایر و یا با اهداف کلی جامعه در تضاد باشند، بین بخش‌های مختلف آن جامعه، تضاد و تعارض حاکم خواهد شد که در اصطلاح گفته می‌شود نظام اجتماعی دچار تعارض ساختی^۱ است.

بر اساس الگوی کارکرگرای ساختاری، چهار خرده‌نظام اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی درون نظام اجتماعی کل وجود دارد که روابط متقابل آنها با هم و کارکرد درست هر یک از آنها، مایه تعادل و ثبات نظام و عدم ارتباط منطقی آنها با هم، منشأ بحران و بی‌ثباتی است. از این نظر، ثبات، مستلزم استمرار تعادل میان سیستم‌های فرعی مختلف در درون نظام اجتماعی است. در واقع، نظام اجتماعی کل، وقتی با ثبات است که میان سیستم‌های فرعی آن تعادل وجود داشته باشد.

خرده نظام اقتصادی کارکرد حفظ حیات مادی جامعه را بر عهده دارد و مایه تحول و پویایی نظام اجتماعی هم هست، اما اگر تغییرات حاصل از خرده‌نظام اقتصادی، هماهنگ و متناسب با سایر اجزای نظام نباشد یا چنان سریع و شدید باشد که خرده‌نظام‌های دیگر نتوانند خود را با آن وفق دهند، جامعه دچار عدم تعادل و ناهماهنگی می‌شود و گاه به شکل‌گیری انقلاب، تغییر نظام سیاسی، آشوب‌های طولانی مدت و ... منجر می‌گردد. در جمهوری اسلامی، اولاً نظام اقتصادی حالت تکمیل‌کنندگی و پیوستگی منطقی با سایر خرده‌نظام‌ها بخصوص نظام سیاسی ندارد و ثانیاً تحولات و تغییرات آن در جهت‌های مختلف و متعارض بوده و غالب بی‌ثباتی‌ها و

^۱- Structural Conflict

عدم تعادل‌های نظام، به طور مستقیم متأثر از تغییرات رادیکال خرده‌نظام اقتصادی بوده که بقیه اجزای نظام را نیز به دنبال خود کشانده است. بعد از پیروزی انقلاب، با وجود ایجاد تحولات اساسی در کشور و برقراری نظام سیاسی جدید با مبانی و ارزش‌های جدید، هیچ‌گاه نظام اقتصادی اسلامی متناظر با نظام سیاسی اسلامی تبیین و تئوریزه نشد و در طول سه دهه گذشته، جمهوری اسلامی الگوهای مختلف اقتصادی را آزمایش کرده است که نتیجه آن تغییر جهت‌های تند و متعدد در طول سه دهه گذشته بوده است. از سوی دیگر، تحولات نظام اقتصادی هم، آهنگ متعادل و منسجمی نداشته و از ابتدای بر کشاورزی و صنعت تا علم در نوسان بوده است؛ به ویژه تکیه بر صنعت در دوره سازندگی، موجب برهم خوردن تعادل و بی‌هنجاری‌های بزرگ گردید. این واقعیت به خاطر آن است که در روزگار فعلی، صنعت بخش اصلی نظام اقتصادی است و منبع تحول به حساب می‌آید و این تحولات گاه چنان سریع است که جامعه را دچار عدم تعادل می‌کند.

علاوه بر این، نظام اقتصادی از طریق دامن زدن به شکاف طبقاتی، در جهت ایجاد عدم تعادل، ناهماهنگی و تعارض عمل می‌کند که یکی از موارد کارکردهای نامناسب خرده‌نظام اقتصادی است و در هر دو دوره سازندگی و اصلاحات این امر تجربه شده است. شکل‌گیری دو گروه متقابل فقیر و غنی با فرهنگ و ارزش‌های متفاوت، جامعه را دوقطبی و غیرمتعادل می‌کند و همین دوگانگی موجب بحران داخلی و نابسامانی می‌شود. ضمن اینکه اگر نظام اقتصادی متناسب با نیازها و تقاضای جامعه تحول نیابد و یا تغییرات آن کندتر از نیازهای جامعه باشد، موجب عدم تعادل می‌شود و اقتصاد جمهوری اسلامی به خاطر همان مشکل اساسی بالاتکلیفی بین راه‌های مختلف توسعه، همواره در تطبیق با تحولات داخلی و بین‌المللی دچار مشکل بوده است.

در مورد خرده‌نظام علمی - آموزشی بخصوص آموزش و پرورش که نقش اصلی را در جامعه‌پذیری و انتقال ارزش‌ها و الگوهای اساسی جامعه بر عهده دارد، نیز این ناهماهنگی وجود داشته است. نظام آموزشی جدید محصول عصر جدید و ظهور پدیده دولت - ملت در غرب است و با گسترش در سراسر دنیا، وظیفه القای فرهنگ‌های ملی و تقویت ایدئولوژی‌های ملیت در درون مردم، و نیز وحدت و یکپارچگی فرهنگ سیاسی به منظور تقویت دولت - ملت‌ها را بر

عهده دارد (Green, 1997:55). با ورود این نظام آموزشی به جهان سوم، این کارکرد با کمی تفاوت ادامه یافته و امروزه نظام‌های آموزش و پرورش در درون چارچوب‌های ایدئولوژیک خاص عمل می‌کنند و سوسیال دموکراسی و لیبرالیسم دو ایدئولوژی اصلی جهت دهنده به آموزش و پرورش در دوره بعد از جنگ جهانی دوم بوده‌اند (ایمانی، ۱۳۸۶: ۳۴۷).

بعد از انقلاب اسلامی، به لحاظ وقوع تحولات سیاسی-اجتماعی گسترده در کشور، خرده‌نظام علمی-آموزشی با محیطی متغیر مواجه شد که لزوم تطبیق با شرایط جدید را می‌طلبید. به همین دلیل، انقلاب فرهنگی در تداوم انقلاب سیاسی و برای ایجاد تغییرات در کارویژه نظام آموزشی متناسب با ارزش‌ها و نظام ارزشی جدید در دستور کار قرار گرفت. اما به خاطر اشکالات مبنایی و کارکردی در این زمینه (ایمانی، ۱۳۸۶: ۴۲۷-۴۰۲)، هیچ‌گاه نظام آموزشی جدیدی با مبنای اسلامی تدوین و تعریف نشد و با اضافه کردن دروس و ساختارهای جدید درون نظام آموزشی سابق، بیشتر تعادل و نظم منطقی آن به هم خورد و از وظیفه اصلی اجتماعی کردن بازماند و نتیجه آن شد که بعد از گذشت سه دهه از انقلاب، این تلقی وجود دارد که محصولات آن هیچ تناسبی با انقلاب اسلامی ندارد که علت عمده آن به کارکرد نامناسب آموزش و پرورش مربوط می‌شود که در آموزش عالی نیز تقویت می‌شود. از این نظر، نظام جمهوری اسلامی در خرده‌نظام‌های خود دچار عدم تعادل و به هم ریختگی اساسی است و همۀ فشار محیطی و اجتماعی بر نظام سیاسی بار می‌شود.

کارویژه اصلی خرده‌نظام سیاسی، حفظ تعادل نظام اجتماعی است. در واقع، وظیفه ایجاد نظم، عدالت و هماهنگی بین بخش‌های مختلف زندگی اجتماعی به منظور رسیدن به نفع همگانی یا مصلحت عمومی، فلسفه وجودی نظام سیاسی است (نقیب‌زاده، ۱۳۷۹: ۱۶۹). در جامعه در کنار عوامل وحدت‌بخش و یگانگی‌آفرین، عوامل و شرایط برخورد و تعارض هم وجود دارد که نظام سیاسی با اختصاص نقش‌ها و کاربرد ابزار قدرت، وظیفه حل و فصل منازعات و کشمکش‌ها را برعهده دارد. مسائل و مشکلات جامعه مثل افزایش بی‌رویه جمعیت، کمبود منابع، و یا برخورد منافع با جوامع دیگر، منازعات و درگیری‌های داخلی، عمل نکردن به هنجارها و سرپیچی از قانون، ارتباط میان جوامع و همراه با آن انتقال فرهنگ و تکنولوژی، ممکن است

تعالد نظام اجتماعی را به هم بزند که نظام سیاسی با ایفای نقش‌ها و وظایف خود این تعادل را حفظ و نظام اجتماعی را از فروپاشی محافظت می‌کند.

از این منظر، نقش تعادل بخشی دولت (به عنوان نهاد مجری کارویژه نظام سیاسی) در عصر حاضر غیر قابل انکار است. این امر، به خاطر تعهدات مختلف دولت در مورد رشد و توسعه اقتصادی، ضمانت و تداوم انباشت سرمایه، ایجاد زمینه برابری نسبی، تأمین رفاه و عدالت توزیعی است و دولت باید به متوازن کردن الزامات متعدد پردازد (بشیریه، ۱۳۷۸: ۳۵۳-۳۴۲). در تفکر اسلامی نیز که جمهوری اسلامی مبتنی بر آن است، کارکرد تعادل بخش دولت مورد توجه جدی است؛ زیرا دولت نهادی پرمسئولیت، همیار مردم و در مجموع همگن و به دور از تضاد اساسی در منطق حاکم بر اعمال خود تلقی می‌شود (افتخاری، ۱۳۷۷: ۴۹-۴۷) که علاوه بر تأمین نیازهای دنیوی جامعه، موظف به فراهم کردن زمینه سعادت انسان هم هست و نمی‌تواند نسبت به اموری که با سعادت شهروندانش ارتباط دارد، بی‌تفاوت باشد و از خود سلب مسؤولیت کند.

۲- تعادل بین نیروهای اجتماعی:

علاوه بر تعادل میان خرده‌نظام‌ها، تعادل میان نیروهای اجتماعی و اقشار و طبقات جامعه هم مفهوم دیگری از تعادل است که در جمهوری اسلامی به لحاظ شرایط خاص اجتماعی قابل بررسی است. انقلاب اسلامی، گسترده‌ترین و فراگیرترین انقلاب قرن بیستم بوده که ائتلافی گسترده از طبقات، گروه‌ها و اقشار مختلف را بر ضد رژیم پهلوی بسیج کرده بود. از این نظر، انقلاب اسلامی بر خلاف سایر انقلاب‌ها متکی و منحصر به هیچ گروه، طبقه و قشر خاصی نبود و نمی‌توان ادعا کرد که انقلاب اسلامی، واقعاً انقلاب چه قشر و طبقه‌ای بود؛ برای اینکه تقریباً همه مردم بودند و چنان وحدت کلمه‌ای در جریان انقلاب اسلامی ایجاد شده بود که انقلاب اسلامی را مردمی‌ترین انقلاب جهان می‌توان خواند. بدین لحاظ، تعادل و ثبات جمهوری اسلامی به عنوان محصول انقلاب اسلامی، به میزان زیادی منوط به حفظ این پایگاه گسترده اجتماعی و لحاظ کردن منافع همه اقشار و گروه‌ها در سیاستگذاری‌ها و برنامه‌هاست.

تعادل و ثبات اجتماعی، عامل انسجام و همبستگی جوامع انسانی و محصول عملکرد عوامل اجتماعی- انسانی یا تعادل در حضور گروه‌ها و نیروهای اجتماعی در عرصه قدرت سیاسی است.

تعادل و ثبات در جمهوری اسلامی، مستلزم شناخت همه نیروهای اجتماعی مؤثر در عرصه جامعه است که ارتباط مستقیمی با بحران‌ها و مدیریت آنها دارند (آزاد ارمکی، ۱۳۸۴: ۱۲). به همین دلیل، برخی جامعه ایرانی بعد از انقلاب را متشکل از سه نیروی اجتماعی روشنفکران یا طبقه متوسط، انقلابیون یا توده مردم، و برنامه‌ریزان یا تکنوکرات‌ها می‌دانند (همان: ۲۲-۲۱) که متناظر با سه نظام مفهومی و سه آرمان اساسی آزادی، عدالت و استقلال است. اصلاحات، خواست طبقه متوسط می‌باشد که آرمانش آزادی است، انقلاب، خواست توده مردم است که به دنبال استقرار عدالت در جامعه می‌باشند، و سرانجام توسعه، خواست طبقه بالا، صاحبان صنایع و تکنوکرات‌هاست که آرمان استقلال را مهم می‌دانند. منطق کلی تغییرات و بحران‌های اجتماعی نیز به نوع رابطه این سه نیروی اجتماعی و سه نظام مفهومی باز می‌گردد. رابطه تکمیلی بین آنها به تعادل و ثبات می‌انجامد و رابطه تراجمی به بحران و بی‌ثباتی منجر می‌شود. آزادی، برابری و رشد سه نیاز مرتبط به هم و تحقق آنها هم وابسته به هم است و شرایط جامعه ایرانی در دوره معاصر به گونه‌ای است که نیروها و گرایش‌های سه‌گانه مذکور به طور همزمان با هم زیست می‌کنند (همان: ۱۲۱-۱۲۰).

برخی دیگر، سه نیروی اجتماعی را تعیین‌کننده تحولات اجتماعی در ایران می‌داند؛ دولت و طبقه بالا با نیازها و منافع رشد اقتصادی، طبقه متوسط با نیازها و منافع توسعه سیاسی، و طبقه پایین یا توده مردم با نیازها و منافع عدالت اجتماعی. قدرت هر یک از آنها نیز منشأ متفاوتی دارد؛ قدرت طبقه بالا در ثروت و نیز قدرت دولت است که از آنها حمایت می‌کند، قدرت طبقه متوسط در اندیشه و استدلال و قلم و مرجعیت اجتماعی آن است و قدرت توده مردم در کثرت عددی، کار و نیروی بازوی آن نهفته است. بر همین اساس، سه نیاز عمده تاریخی جامعه ایرانی در سه ساحت توسعه اقتصادی، توسعه سیاسی و عدالت اجتماعی بوده که در پروسه جنبش اجتماعی به سه منفعت اساسی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی تبدیل شده است (امیراحمدی، ۱۳۸۰: ۸-۶). تعادل و ثبات، محصول به رسمیت شناختن منافع و نیازهای اقشار مختلف از سوی یکدیگر و لحاظ آنها در سیاستگذاری دولت می‌باشد.

حضور همزمان و هم‌عرض سه نیروی اجتماعی با تکیه بر نظام مفهومی و نیازها و منافع خاص خود که ریشه در تحولات تاریخی ایران دارد، حالتی استثنایی به جامعه ایرانی داده که

حکایت از شکل‌گیری شرایط اصلی تحقق دموکراسی ایرانی (مردم‌سالاری دینی) دارد؛ زیرا این سه گروه اجتماعی با سلیقه و نظام مفهومی متفاوت، نیازها و منافع مختلف در کنار هم زیست می‌کنند و با اینکه نفوذ فکری، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و دینی‌شان را دارند، هیچ‌کدام همه قدرت اجتماعی را در اختیار ندارند تا توانایی مدیریت تام و تمام و بدون نیاز به مشارکت دیگری را پیدا کنند. این نقطه عطفی در سازماندهی امور اجتماعی ایران است (آزاد ارمکی، ۱۳۸۴: ۱۴۶). به همین دلیل، برخی معتقدند با قبول و حاکمیت قانون اساسی، تزامم پنهان سه نیرو به همکاری سازمانی تبدیل می‌شود. ضمن اینکه اجبار انتخاب بین آزادی یا عدالت و یا استقلال در ایران نیز منتفی است و جریان آزادی‌خواهی با عدالت‌طلبی همراهی و همزادی دارد و امکان حضور همزمان سه آرمان آزادی، عدالت و استقلال وجود دارد و این سه با مدیریت بنیادین می‌توانند به همدیگر تبدیل شوند و عدم توفیق برنامه‌های عدالت اجتماعی، توسعه یا اصلاحات ریشه در نگاه قطبی نسبت به جامعه دارد (آزاد ارمکی، ۱۳۸۴: ۱۵۰).

برخی هم پیشنهاد و امکان سازگاری بین نیروها و سازمان‌های مربوط به اندیشه‌های متعدد در قالب توسعه سیاسی، توسعه اقتصادی و تحقق عدالت اجتماعی را به عنوان تنها راه حل مطرح می‌کنند (امیراحمدی، ۱۳۸۰: ۱۱). حضور متعادل و همزمان سه نیروی مذکور در نظام سیاسی- اجتماعی کشور با حفظ توازن قدرت و در جهت حل مشکلات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بین آنها، اولاً نیازمند آموزش برای تغییر ذهنیت است تا نیروهای اجتماعی درگیر در توسعه، نیازها و منافع همدیگر را به رسمیت بشناسند. ضمن اینکه باید این واقعیت را نیز قبول کرد که هر یک از این نیروها در بهترین شرایط برای حل مشکل خود قرار دارد. به همین دلیل، دولتی که توسعه اقتصادی را برای بورژوازی مدرن، توسعه سیاسی را برای طبقه متوسط و عدالت اجتماعی را برای طبقه پایین به ارمغان بیاورد، بهترین دولت است.

در جمهوری اسلامی این هماهنگی وقتی به دست می‌آید که اقشار مختلف از حقوق و وظایف خود نسبت به یکدیگر آگاه باشند؛ زیرا جامعه ایرانی مرکب از اجزای مختلفی است که باید در ساختار سیاسی واحدی به نام جمهوری اسلامی به آمال و ارزش‌های خود برسند و رضایت حاصل از زندگی در کنار همدیگر را لمس کنند تا با خیال راحت به ادامه همبستگی و همزیستی ببینند. بر این اساس، هیچ دولتی (قوه مجریه) نمی‌تواند علایق گروه‌های مختلف

را نادیده بگیرد و در سیاستگذاری‌های خود فقط بر یک قشر یا طبقه تمرکز کند یا نسبت به آنها به نحوی تبعیض‌آمیز عمل کند، بلکه ماهیت دولت مستلزم توجه به منافع گروه‌های مختلف و جمع و تلفیق و تعدیل آنها به منظور حفظ ثبات سیاسی و اجتماعی و نیز تأمین میزانی از عدالت در درون بافت اجتماعی است. بدین لحاظ، نقش و کارویژه تعادل بخشی دولت، با تعادل بین منافع نیروهای اجتماعی نیز پیوند می‌خورد و اهمیت مضاعف می‌یابد. البته، سیاست‌های کلان جمهوری اسلامی فقط بر اساس منافع گروه‌های مختلف به صورت شرکت سهامی تعیین نمی‌شود و دولت، صرفاً ائتلافی از گروه‌ها و طبقات اجتماعی نیست و جدا از پایگاه اجتماعی خود، اهداف و آرمان‌هایی مطابق انقلاب اسلامی و قانون اساسی هم دارد که بر اساس رسالت الهی موظف به تحقق آنهاست و باید آنها را هم در نسبت متعادل و منطقی با منافع نیروهای اجتماعی مورد توجه قرار دهد.

۳- تعادل بین اهداف و آرمان‌های اجتماعی:

برای جمهوری اسلامی، نوع سومی از تعادل را هم می‌توان تصور نمود که مبتنی بر آرمان‌های انقلاب اسلامی است که در قانون اساسی نهادینه شده است و حاصل جمع مبارزات تاریخی ملت ایران می‌باشد؛ آزادی، عدالت و استقلال، سه آرمان اساسی ملت ایران در مبارزات دوره معاصر ملت ایران بوده که در انقلاب اسلامی به صورت یکجا و توأم مطرح و پیگیری شد. پس از پیروزی انقلاب هم این اهداف در قانون اساسی به عنوان میثاق ملی تبلور پیدا کرد و هم اینک به عنوان آرمان اساسی اجتماعی ملت ایران تلقی می‌شود و دولت به اعتبار وظایف و کارکردهای ضروری ذاتی و ماهیتی خود نمی‌تواند در سیاستگذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های توسعه، هیچ‌یک از آنها را نادیده بگیرد (شفیعی‌فر، ۱۳۸۷: ۹۱-۵۶).

از این نظر، آزادی، عدالت و استقلال جزو مهم‌ترین و اصلی‌ترین آرمان‌های اجتماعی‌اند که از متن دین اسلام و مبارزات تاریخی ملت ایران استخراج شده و در انقلاب اسلامی به طور کامل و جامع مطرح شده‌اند و هیچ نظام سیاسی مبتنی بر دین اسلام و انقلاب اسلامی نمی‌تواند نسبت به آنها بی‌تفاوت و بی‌اعتنا باشد.

آزادی در وجه مثبت آن به این معناست که انسان بتواند در باره سرنوشت خود و جامعه تصمیم بگیرد. آزادی بر مبنای فطرت بشر است و دین اسلام، مبشر آزادی و رهایی از بندگی و

عبودیت شیطان و طاغوت و هر موجود غیر خداست. بر همین اساس، در ایام مبارزات انقلاب اسلامی هم آزادی از قیود استبدادی و اقتدارگرایانه و به دست گرفتن حق تعیین سرنوشت مطرح شد و بیشترین شعارهای سیاسی انقلاب در این حوزه بود. نظام جمهوری اسلامی به عنوان محصول این فرایند تاریخی و نماد هویت جدید ملت ایران، امکان ایجاد جامعه‌ای بدون آزادی را ندارد. البته، آزادی دو حد افراط و تفریط دارد که نظام اسلامی را از نظامهای اباحی و نیز استبدادی متمایز می‌کند. حد افراط آزادی، هرج و مرج است که به اباحی‌گری اخلاقی و بی‌ثباتی سیاسی منجر می‌شود و حد تفریط آن، اقتدارگرایی است که به اضمحلال فرد و استبداد و دیکتاتوری ختم می‌گردد و نظام جمهوری اسلامی همواره بین دو حد قرار دارد که نه افراط است و نه تفریط.

آزادی در اینجا به عنوان یک مجموعه و بسته^۱ گفتمانی در عرصه کلان سیاست که لوازم، تبعات و عرصه‌های مختلفی دارد، مورد توجه و نظر است. این بسته و گفتمان مورد توجه طیف زیادی از اقشار جامعه قرار دارد. به همین دلیل، هنر نخبگان فکری و اجرایی انقلاب آن است که ارزش‌ها و آرمان‌های مرتبط با آزادی را در قالب ارزش‌های مسلط نظام جمهوری اسلامی تعریف کنند. این اقشار، همان قدر که به عدالت نظام اسلامی دل بسته‌اند، به آزادی آن نیز امید دارند.

استقلال به معنای آزادی عمل یک ملت و دولت در عرصه بین‌المللی و اعمال حاکمیت خود بدون تأثیر پذیری منفعلانه از عوامل و فشارهای خارجی است، و در داخل نیز امکان و توان روی پای خود ایستادن و تأمین نیازهای اساسی در حوزه‌های مختلف اقتصادی، علمی و فرهنگی بدون اتکا به دیگران برای حفاظت از همان استقلال عمل است. از این نظر، استقلال هم به نحوی آزادی از رقیت و بردگی دیگران (کشورهای خارجی) است و نظام جمهوری اسلامی نویدبخش و تقویت کننده روح استقلال و اعتماد به نفس و اتکاء به خود است. این استقلال، ابزار و امکان و توانایی لازم برای اعمال آزادی در عرصه خارجی و داخلی است و بدون وجود استقلال، حق آزادی تحقق نمی‌یابد و عملی نمی‌شود. اعمال حق آزادی منوط به وجود استقلال و توانایی مادی، فکری، اقتصادی، علمی و... است که در سطوح فردی و سیاسی

^۱- package

- اجتماعی و حتی در سطح دولت‌ها مطرح است و صرفاً دولت‌های مستقل می‌توانند از آزادی عمل خود در عرصه جهانی استفاده کنند و به معنای واقعی کلمه، حاکمیت ملی خود را تحقق بخشند.

این اصل در قالب شعار «نه شرقی، نه غربی» جهت دهنده سیاست خارجی جمهوری اسلامی و به معنای عدم وابستگی به قدرتهای بزرگ و حفظ استقلال در تصمیم‌گیری و اتخاذ موضع در برابر رویدادهای جهانی است. وجه داخلی آن، استقلال علمی، فرهنگی و اقتصادی، و رسیدن به خودکفایی و عدم نیاز حیاتی به بیگانگان است. البته استقلال هم دو حد افراط و تفریط دارد که نظام جمهوری اسلامی را از نظامهای توسعه‌طلب و متجاوز، و تسلیم‌طلب و وابسته متمایز می‌کند. حد افراط استقلال، ستیزه‌جویی و «مبارز طلبی» دائمی است که به جنگ و خشونت، و تروریسم می‌انجامد و حد تفریط آن، مصلحت‌جویی کامل است که به تسلیم طلبی و وابستگی منتهی می‌گردد و نظام اسلامی همواره بین دو حد افراط و تفریط است.

عدالت هم در معنای عام آن، دادن حق هر ذی‌حقی است. اگر هر چیز را در جای خود گذاشتیم و حق آن را ادا کردیم، عدالت را رعایت کرده‌ایم. از این نظر، نظام عادلانه، نظامی است که حقوق انسان را برآورده کند. عدالت هم مبتنی بر کرامت انسان است و به معنای رعایت حقوق همه، نفی امتیازخواهی و انحصار طلبی می‌باشد. عدالت علاوه بر توزیع عادلانه و برابر امکانات، حق آزادی را هم در برمی‌گیرد و لازمه تحقق کرامت انسانی در حکومت و جامعه اسلامی است. از سوی دیگر، عدالت ضابطه همه امور از جمله آزادی و حقوق و برخورداری‌های بشری است و در ارتباط با آنها موضوعیت می‌یابد. هنگامی که تخصیص و توزیع ارزش‌ها، امکانات و فرصت‌ها در جامعه مطرح می‌شود، عدالت خود را به وضوح نشان می‌دهد. به همین دلیل، به تناسب افزایش تمکن و قدرت، عدالت هم بیشتر موضوعیت می‌یابد.

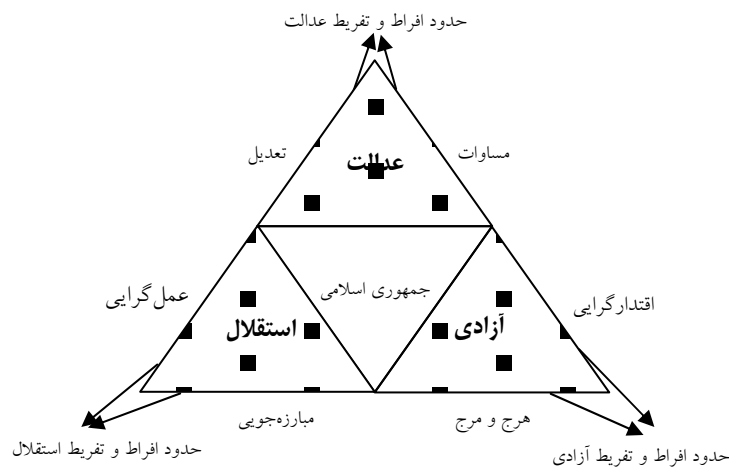
از این نظر، عدالت، ضابطه، میزان و معیار حرکت جامعه و فرد است و نظام جمهوری اسلامی باید روح عدالت‌خواهی را در عرصه‌های فردی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی همواره مدنظر داشته باشد. به عبارت دیگر، عدالت، تجسم و نماد بیرونی هر نظام سیاسی اسلامی است و بدون وجود آن، پسوند «اسلامی»، بی‌مسماست. جامعه اسلامی ضابطه عدالت را در همه جا مدنظر دارد و نمی‌تواند نسبت به آن بی‌اعتنا باشد. عدالت هم دو حد افراط و تفریط دارد که خطاً

تمایز نظام جمهوری اسلامی از نظام‌های مارکسیستی و سرمایه‌داری است. حدّ افراط عدالت، گرایش به مساوات و برابری کامل است که به نحو هرگونه فردیت منجر می‌شود و حدّ تفریط آن، تعدیل و خصوصی‌سازی کامل است که به سرمایه‌سالاری و عرفی شدن روابط انسانی ختم می‌گردد و نظام جمهوری اسلامی باید همواره بین این دو حدّ افراط و تفریط حرکت کند تا ثبات و تعادل داشته باشد.

بدین لحاظ، ثبات و تعادل در جمهوری اسلامی علاوه بر ایفای نقش تعادل‌بخشی دولت در کل نظام اجتماعی و تعادل بین اقشار و نیروهای اجتماعی، مبتنی بر رعایت تعادل بین این آرمان‌های اجتماعی و اساسی است که اراده و تلاش یکپارچه ملت ایران به مدت یک قرن در پی تحقق آنها بوده است. تعادل بین این آرمانها در واقع، تعادل بین نیروهای اجتماعی هم هست و اهمیت مضاعف دارد و در تعادل و عدم تعادل و وقوع بحران‌ها و بی‌ثباتی‌های جمهوری اسلامی تأثیرگذار است.

بدین لحاظ، نظام جمهوری اسلامی به عنوان یک نظام سیاسی برآمده از انقلاب اسلامی، به شکل (هندسی) منشوری است که سه وجه اساسی دارد و با وجود و حضور همزمان هر سه آنها، عنوان آن با مسماست و ضعف و نقصان هر یک از آنها، مایه نقص دولت و ظهور دولت ناقص و معیوب خواهد بود. آزادی، عدالت و استقلال سه وجه اساسی منشور جمهوری اسلامی است و نظام جمهوری اسلامی اگر بخواهد با محتوا و مبانی اسلامی - اجتماعی خود تداوم یابد، همواره با این سه مؤلفه شناسایی خواهد شد و هویت و ماهیت آن بسته به این سه مؤلفه است (شکل ۱).

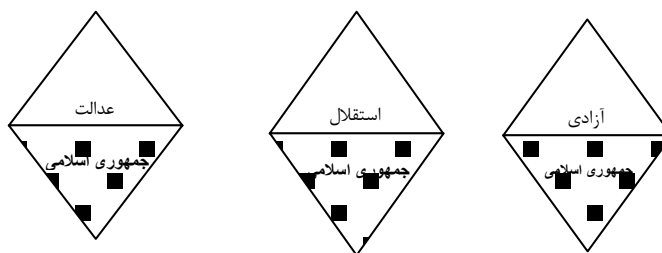
شکل ۱: مؤلفه‌های جمهوری اسلامی ایران با حدود افراط و تفریط هر وجه



در تجربه تاریخی جمهوری اسلامی، برخی از این وجوه سه‌گانه به صورتی کم و بیش با غلبه یک مؤلفه نمود یافته و ماهیت جمهوری اسلامی را حفظ کرده و به لحاظ کم‌رنگ شدن و نادیده گرفتن برخی دیگر، موجب آسیب‌پذیری و کاستی نظام جمهوری اسلامی شده است. بروز و ظهور هر یک از این مؤلفه‌ها به تنهایی در یک دولت (قوة مجریه)، نشانه حذاقلی از جمهوری اسلامی و نیز نشانه نقص و کاستی، عدم تعادل و بحران جدی آن دولت در دو مؤلفه دیگر است. چنین دولت‌هایی به شدت آسیب‌پذیر و در معرض نارضایتی مردمی و از دست دادن پایگاه اجتماعی خود در کوتاه مدت هستند. البته، هیچ دولتی در عالم واقع صرفاً بر یک مؤلفه تکیه نمی‌کند و همواره تلفیقی از اینها (با غلبه و هژمونی یک مؤلفه) ست و هر دولتی بسته به گرایش سیاسی خود از برخی وجوه مؤلفه‌های دیگر هم برای جبران کاستی در حوزه اصلی استفاده می‌کند.

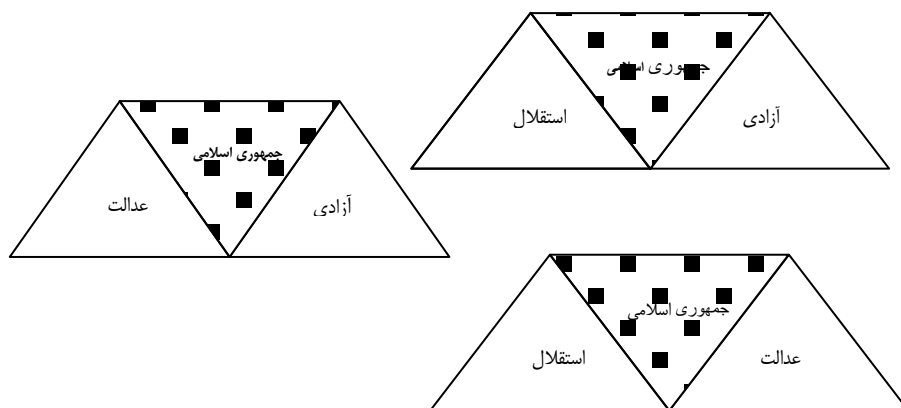
دولتی که صرفاً به آزادی و تبعات و لوازم آن پای بند است و عدالت و استقلال را پاس نمی‌دارد، در عین پای‌بندی به جمهوری اسلامی حذاقلی، دچار بحران و آسیب‌پذیری در دو حوزه عدالت و استقلال است. دولتی که به استقلال و لوازم آن متعهد است و از آزادی و عدالت غفلت می‌کند، در عین حال که مشخصه حذاقلی از جمهوری اسلامی را دارد، در عرصه‌های آزادی و عدالت دچار بحران می‌شود، و دولتی که صرفاً به عدالت می‌اندیشد و آزادی و استقلال را در سیاست‌ها و برنامه‌های خود ملحوظ نمی‌کند، در این دو حوزه دچار چالش و بحران می‌گردد. اینگونه دولت‌ها، تک‌پایه و به مثابه مثلی هستند که روی رأس یک ضلع ایستاده باشند که استقرار و ثبات لازم را ندارند (شکل ۲). این وضعیت در شرایطی است که این دولت‌ها بتوانند همان یک مؤلفه مورد ادعای خود را به نحو احسن پیاده کنند و از افراط و تفریط در آن بپرهیزند، وگرنه در همان مؤلفه هم توفیق نداشته و باعث افزایش بحران و بی‌ثباتی می‌شوند.

شکل ۲: دولت‌های تک‌وجهی (تک‌پایه) جمهوری اسلامی



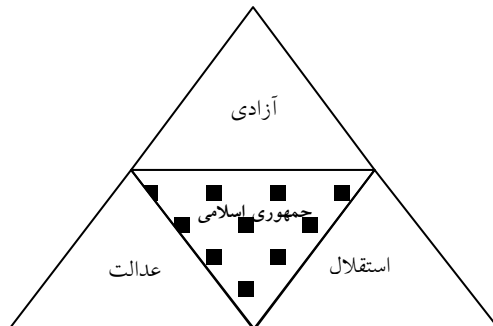
دولت‌هایی (قوة مجریه) که بتوانند دو وجه اساسی از منشور جمهوری اسلامی را ظاهر کنند، هم عیار اسلامی - انقلابی بالاتری دارند و هم متعادل‌تر و با ثبات‌تر بوده، با چالش‌های کمتری مواجه می‌شوند؛ زیرا تقاضاهای بخش گسترده‌تری از جامعه را پوشش می‌دهند. مثلاً دولتی که بتواند آزادی و عدالت را همزمان در سیاستگذاری خود ملحوظ کند، دولت اسلامی بالاتر از حد متوسط است و فقط در حوزه استقلال دچار بحران می‌باشد و تعادل و ثباتش بیش از بحران بی‌ثباتی است و دولت متعهد به آزادی و استقلال، صرفاً در عرصه عدالت دچار چالش می‌گردد، همان طور که دولت ملتزم به استقلال و عدالت، در حوزه آزادی دچار عدم تعادل و بحران می‌شود. چنین دولت‌هایی به لحاظ تعادل و ثبات به مراتب بهتر از دولت‌های تک‌پایه هستند (شکل ۳).

شکل ۳: دولت‌های دوپایه (دو وجهی) جمهوری اسلامی



اما دولتی که بتواند هر سه مؤلفه را با هم تحقق بخشد، تجسم کامل و جامع دولت جمهوری اسلامی است و حقیقتاً برآزنده نام و عنوان اسلامی است، گرچه در عالم واقع کمتر تحقق خواهد یافت و مقدرات و امکانات داخلی و خارجی، اجازه تحقق کامل آن را نخواهد داد، اما باید تلاش و عزم دولت، رسیدن به این آرمان حداکثری از دولت جمهوری اسلامی باشد تا در عمل، ثبات و تعادل مطلوب و نیز کارآمدی داشته باشد (شکل ۴).

شکل ۴: تیپ آرمانی جمهوری اسلامی



۴- تعادل بین کارکردها و وظایف:

علاوه بر نقش تعادل بخشی دولت در ابعاد سه گانه مذکور، الگوی کارکردگرای ساختاری در تلاش است با شناسایی وظایف اجزای سیستم و مواظبت و نظارت بر اجرای صحیح این وظایف، تعادل و حیات آن حفظ شود. از این نظر، هر جزئی از نظام وظیفه خاصی را بر عهده دارد که با انجام درست همان کارویژه، ثبات و تعادل نظام حفظ می شود. بر همین اساس، کارکردگرایان، بحران یا عدم تعادل را توقف یا اختلال در انجام کارویژه ها می دانند. اما ایفای درست وظایف و کارکردها به استمرار ثبات و تعادل نظام می انجامد. بر اساس استدلال های پارسونز، هر نظام اجتماعی برای حفظ، تداوم و استمرار خود باید چهار کارویژه اصلی را انجام دهد که این کارویژه ها برای جمهوری اسلامی بدین گونه خواهد بود:

۴-۱- اجتماعی کردن:

یعنی آموزش ارزش ها و هنجارهای اجتماعی به اعضای جامعه. نظام اجتماعی از این طریق، الگوهای نظارت خود را به منظور تولید، حفظ و بازتولید ارزش های مشترک اعمال می کند و انگیزه لازم را برای کنش های فردی ایجاد می کند و نیز منازعات موجود را به طور مسالمت آمیز حل می کند. جمهوری اسلامی به عنوان نظامی بدیع و انقلابی، برای حفظ و تداوم حیات خودش نیاز جدی به بازتولید ارزش ها و هنجارهایی دارد که در اثر انقلاب اسلامی پدید آمده، به عنوان تشخص جامعه انقلابی - اسلامی تثبیت شدند؛ زیرا اگر بین ارزش ها و هنجارهای اجتماعی از یک سو و واقعیت های محیطی از سوی دیگر، تعارض یا شکاف ایجاد شود، آنومی یا

بی‌هنجاری اجتماعی پدید می‌آید و شیرازه‌های تنظیم اجتماعی از هم گسیخته می‌شوند و ارزش‌ها و قواعد موجود، توانایی خود را در ارضای نیازهای افراد از دست می‌دهند و زمینه بروز نارضایتی را فراهم می‌کنند (کرسبی، ۱۳۶۹: ۳۴). این همان عدم تعادل و بحران ناشی از اختلال در کارکرد نظام است. از دیدگاه جانسون تعادل اجتماعی وقتی است که نظام ارزشی و ساخت اجتماعی بر هم منطبق باشند. متقابلاً در هنگام عدم تعادل، نظام ارزشی جهت‌ی را نشان می‌دهد، ولی ساخت اجتماعی انرژی لازم را برای حرکت و تحقق اهداف مورد نظر فراهم نمی‌کند (جانسون، ۱۳۶۳: ۶۶ و ۷۴).

در پرتو فرهنگ انقلاب اسلامی، ارزش‌هایی مانند زهد و تقوی، ساده زیستی، ایثار و فداکاری، صداقت و درستی، پیوند نزدیک دولت و مسؤولان با مردم، عدم تکبر و فخر فروشی، عدم نمایش ثروت و تجملات مادی، نفی مصرف‌زدگی و مصرف‌گرایی، قناعت و تواضع، تقییدات مذهبی بخصوص بین نسل جوان، سبک خاص زندگی و سلوک شخصی و اجتماعی، و ... مطرح و مورد توجه جامعه قرار گرفت که برای حفظ و تداوم این نظام ارزشی (با حذف و اصلاح برخی افراط‌ها)، باید از طریق نظام آموزشی و فرهنگی و نیز خانواده و نهادهای تربیتی، فرایند اجتماعی کردن و انتقال ارزش‌ها و الگوهای فرهنگی انجام شود و گرنه با گذشت زمان، بین نظام ارزشی و ساخت اجتماعی فاصله و شکاف ایجاد می‌شود و تعادل اجتماعی را به هم می‌زند.

۴-۲- وحدت و ایجاد همبستگی:

همان‌طور که اشاره شد، جامعه مجموعه‌ای از اجزاست که بین آنها روابط متقابل وجود دارد و علاوه بر اقتدار، بر مبانی اخلاقی استوار است و از طریق قواعد و هنجارهایی که وضع می‌کند، همبستگی اجتماعی را حفظ می‌کند (بشیریه، ۱۳۷۶: ۸۵). مطابق الگوی کارکردگرای ساختاری، انسجام و همبستگی، یکی از شرایط لازم تعادل و ثبات اجتماعی است که در دو سطح سیاسی (نخبگان حاکم و رقیب) و اجتماعی (مردم و گروه‌های اجتماعی - مدنی) قابل طرح است. قانون اساسی جمهوری اسلامی با آرمان قرار دادن همبستگی ملی، اصل «وحدت ملی» را در اصول متعددی (اصول ۹، ۲۶ و ۱۰۰) لازم الاحترام شمرده است. وحدت ملی در ایران بر اساس عناصری مانند دین، مذهب، خط و زبان، و تاریخ و پرچم قابل شناخت است (هاشمی، ۱۳۷۸: ۲۱۳) و ممکن است از ناحیه شوراهای اقلیت‌ها و شکاف‌های اجتماعی، آسیب‌پذیر گردد. بدین

لحاظ، برای اینکه این وحدت ملی و انسجام ملی در مقابل عدم تمرکز و نیز تعدد گروه‌های قومی و مذهبی و دینی مشکل ساز نشود، قانون اساسی ضمن ایجاد شروط و محدودیت‌هایی برای اعمال این آزادی‌ها، حقوق و امتیازات دیگری برای اقلیت‌های قومی، نژادی، مذهبی و دینی ملحوظ کرده است.

در جمهوری اسلامی، امکان و استعداد انسجام ساختاری و ارزشی میان نخبگان حاکم بسیار بالاست. باید با فعال کردن این پتانسیل‌ها با تکیه بر اصول موضوعه نظام در میان گروه‌ها و جناح‌های اصلی درون نظام، انسجام ساختاری را تقویت کرد. ضمن اینکه با اجماع نظر نسبی جناح‌های اصلی درون حاکمیت در مورد قواعد رسمی و غیررسمی کردار سیاسی، مانند اعتقاد و ایستادگی بر ولایت فقیه، جمهوری اسلامی، امام خمینی و رهبری و نیز در باب ارزش و اهمیت نهادهای سیاسی موجود، باید همبستگی یا اجماع ارزشی را هم در حد مطلوب تأمین نمود. هرگونه اختلاف بین نخبگان حاکم و جناح‌های موجود بر سر اصول موضوعه نظام به افزایش تنش‌ها و درگیری‌های سیاسی و در نتیجه، بی‌ثباتی و بحران می‌انجامد. با این حال، با توجه به اینکه جمهوری اسلامی محصول یک انقلاب اجتماعی و ائتلاف گسترده نیروهای اجتماعی در جریان مبارزات انقلابی بوده، برخی از تکوین یک ساخت غیریکپارچه دولت متعاقب انقلاب اسلامی در ایران سخن به میان می‌آورند (حاتمی، ۱۳۸۵: ۲۷۷).

۴-۳- هماهنگی و تطبیق با شرایط محیطی:

هر سیستمی در راستای حفظ و تطبیق خود با شرایط متحول محیطی، وظایف و اعمالی را باید انجام دهد. از این نظر، نظم و ترتیب و پیش‌بینی فرایندها و تحولات در سیاست داخلی و بین‌المللی به حفظ سیستم کمک می‌کند و قابلیت تطبیق ساختاری و فرهنگی در پاسخ به تغییرات و چالش‌های محیط داخلی و خارجی، انعطاف‌پذیری و تطبیق سیستم را تأمین می‌کند. سیستم سیاسی از طریق ارتباطات سیاسی، جامعه‌پذیری سیاسی و به‌کارگیری یا استخدام سیاسی تلاش می‌کند خود را با شرایط متحول محیطی هماهنگ کند.

جامعه علاوه بر نیاز به آموزش و تطابق رفتار اعضای خود با ارزش‌های موجود، به هماهنگی با شرایط محیطی نیز احتیاج دارد که این هماهنگی به تعارض منافع منجر می‌شود و رفع این تعارض منافع، مستلزم تنظیم و مراقبت و ایجاد نهادهایی برای تضمین همبستگی در جامعه

است (جانسون، ۱۳۶۳: ۶۳). بدین ترتیب، وظیفه ایجاد همبستگی به وظیفه حفظ و تطبیق پیوند می‌خورد. هنگامی که ارزش‌ها و تقاضاهای محیطی در هماهنگی کامل باشند، کارکرد ایجاد همبستگی، خیلی راحت‌تر می‌شود، ولی هنگام وجود شکاف بین ارزش‌ها و تقاضاهای محیطی، ایجاد همبستگی به فعالیت سازنده رهبران جامعه نیاز دارد و حفظ همبستگی در جامعه مشکل‌تر می‌شود و برای ایجاد سازگاری و هماهنگی مجدد بین ارزش‌ها و شرایط محیطی باید تلاش مضاعف کرد (جانسون، ۱۳۶۳: ۴-۶۳).

وظیفه حفظ و تطبیق، هم شامل تطبیق خود با محیط و هم تلاش در تغییر محیط برای انطباق با خود می‌شود که قسمت عمده آن از طریق سیاست خارجی انجام می‌گیرد. طبق الگوی نظام‌ها، محیط پیرامون نظام سیاسی نسبت به تصمیمات آن واکنش نشان می‌دهد که در قالب حمایت یا اعتراض (تقاضا) نمود می‌یابد. در صورت حمایت، نظام سیاسی به تشدید فعالیت خود ادامه می‌دهد، ولی در صورت مخالفت و اعتراض، باید در تصمیمات خود تجدیدنظر کند که تا با محیط خود هماهنگ شود. بدین ترتیب، نظام سیاسی و محیط پیرامون آن پیوسته در حال تطبیق و تطابق هستند و اگر روزی، این فرایند تطبیق و تطابق به بن‌بست برسد، فاصله نظام و محیط پیرامون افزایش می‌یابد و به نابودی نظام سیاسی (انقلاب) منجر می‌شود (نقیب‌زاده، ۱۳۷۹: ۱۶۴).

نظام جمهوری اسلامی به دلیل ماهیت دینی و تبارشناسی تاریخی خود (انقلاب اسلامی)، وضعیت بسیار سختی را در این رابطه دارد که هم باید با سازماندهی و طراحی ساختارهای مناسب و برنامه‌ریزی لازم، به تأمین حیات جامعه همت گمارد و هم مطابق شرایط محیطی و ارزشی داخلی و خارجی، خود را به‌روز نگاه دارد. در اثر وقوع انقلاب، نظام ارزشی جدیدی بر جامعه حاکم شد که با محیط خارجی تطابق و هماهنگی نداشت و در طول سه دهه گذشته برای برقراری این انطباق تلاش‌هایی صورت گرفته است.

طی دهه اول انقلاب، تلاش نظام جمهوری اسلامی در راستای نهادینه کردن ارزش‌های خود بر محیط خارجی از طریق صدور انقلاب و کمک به نهضت‌های آزادی‌بخش بود که منجر به مقابله خصمانه نظام بین‌الملل از طریق تحمیل جنگ و تحریم‌های مختلف گردید. اما پس از دوران مقدس، این روند معکوس شد و در دوره سازندگی و اصلاحات، تغییر خود برای انطباق با

ارزش‌ها و محیط بین‌المللی در دستور کار قرار گرفت که منجر به تضاد ارزشی در داخل و بعضاً بحران استقلال سیاسی شد. بدین لحاظ، ایفای این کارکرد چندان ساده و راحت هم نیست. سازگاری و انطباق با محیط متحول جهانی از وظایف اصلی سیاست خارجی هر نظام است و باید چنان از عهده تحولات محیط خارجی برآید یا آنها را دامن بزند که به حفظ ساختارهای اساسی جامعه کمک کند. به همین دلیل در ایفای این کارویژه باید نهایت دقت و مراقبت صورت گیرد که در نسبت متعادل و متوازن با سایر وظایف بخصوص اجتماعی کردن و ایجاد همبستگی مورد توجه قرار گیرد؛ زیرا هر گونه افراط و تفریط در انجام این وظیفه به اختلال در کارویژه‌های دیگر منجر می‌شود.

۴-۴- تحقق اهداف:

هر نظامی دارای اهدافی است که ممکن است با هم متعارض باشند، اما هیچ نظامی بدون این اهداف و ابزار لازم برای رسیدن به آنها، قادر به حفظ خود نخواهد بود. تحقق اهداف، عبارت است از نحوه تأثیرگذاری بر اراده افراد یا گروه‌ها به منظور ایجاد تفاهم بر سر اهمیت نسبی آن اهداف و رسیدن به روش‌هایی برای تحقق آنها. تحقق اهداف همچنین شامل توزیع منابع موجود و بهره‌برداری از آنها در چهارچوب سیاست‌های مشخص می‌شود. حل و فصل مشکلات عملکردی موجود در تحقق اهداف، وظیفه نهادهای سیاسی است.

جمهوری اسلامی ایران، نظامی است برآمده از یک انقلاب اجتماعی با اهداف و آرمان‌های متعالی که پس از سقوط رژیم پیشین، به تحول سیاسی صرف بسنده نکرده و در صدد استقرار یک تأسیس مدنی جدید است که این موضوع در شعارها و آرمان‌های انقلاب اسلامی وجود داشت و مردم با این آرمان‌ها، انقلاب کردند. بر اساس قاعده «علت و معلولی»، تداوم راه و مسیر انقلاب نیز با وجود و حضور همان اهداف و تضمین می‌شود. بدین لحاظ، این اهداف و آرمان‌ها همواره برای ملت ایران موضوعیت دارد و مشروعیت نظام و ثبات و تعادل آن به میزان زیادی به همین آرمان‌ها و اهداف مربوط می‌شود و بعد از پیروزی انقلاب نیز این اهداف و آرمان‌ها نقش و حضور مؤثری در روند تحولات جمهوری اسلامی داشته‌اند.

بر اساس مباحثات^۱ ایام اوج‌گیری انقلاب در سال‌های ۵۷-۱۳۵۶ و نیز شعارهای مردم در جریان مبارزات انقلابی (شفیعی‌فر، ۱۳۸۷: ۷۳-۵۶) جمهوری اسلامی به عنوان ظرفی (نظام حکومتی) برای تحقق سه هدف اساسی آزادی، استقلال و عدالت، مورد توجه و تأیید اکثریت قریب باتفاق ملت ایران قرار گرفت. مردم ایران با توجه به نارضایتی شدید خود از نظام سیاسی حاکم و وضعیت فرهنگی آن، می‌خواستند نظام جدیدی را (جمهوری اسلامی) برپا کنند که در قالب آن، به آزادی و حقوق سیاسی، و نیز استقلال دست پیدا کنند و از این طریق، اسلام و ارزش‌های فرهنگ اسلامی را در جامعه مستقر و نظامی اسلامی و عادلانه ایجاد کنند که در آن فقر و محرومیت اقتصادی نیز وجود نداشته باشد. این اهداف در واقع به منزله آرمان اجتماعی جامعه ایرانی تلقی می‌شوند که بر اساس الگوهای کارکردگرایی ساختاری، کل اجزای نظام اجتماعی باید معطوف به آنها و در خدمت تحصیل آنها باشند تا تعادل و ثبات جمهوری اسلامی حفظ و تأمین شود.

از سوی دیگر، همین اهداف و آرمان‌ها در سند رسمی نظام جمهوری اسلامی به تصویب حقوقی - قانونی رسیده و تحقق آنها مبنای رفتار و عملکرد نهادهای حکومتی قرار گرفته است. بدین لحاظ، در قانون اساسی جمهوری اسلامی به عنوان یک میثاق ملی، پایه‌ها، اصول و اهداف نظام جمهوری اسلامی به صورت واضح و روشن در سه جهت اساسی آزادی و موازین آن، عدالت اجتماعی و الزامات آن و نیز استقلال در همه ابعاد و وجوه آن بیان شده است که تعادل و هماهنگی و نسبت منطقی بین آنها در سیاست‌گذاری‌ها و کارکرد دولت، مایه ثبات و تعادل نظام و ظهور جمهوری اسلامی در حدّ ایده‌آل خود می‌شود.

نتیجه‌گیری

ثبات و تعادل در جمهوری اسلامی، بر اساس تعادل بین خرده‌نظام‌ها، تعادل بین نیروهای اجتماعی، تعادل بین اهداف و آرمان‌های اجتماعی، و تعادل بین وظایف و کارکردهای دولت محقق می‌شود. از این نظر، نظام جمهوری اسلامی باید در چهار حوزه تعادل ایجاد کند تا به تعادل و ثبات نسبی برسد. جمهوری اسلامی به عنوان یک نظام سیاسی متشکل از

^۱- Discourse

خرده‌نظام‌هایی است که روابط متقابل و متعادل میان آنها و نیز ایفای وظایف و کارکردهای اساسی چهارگانه نظام‌ها، لازمه ثبات و تعادل آن است. نحوه کارکرد خرده‌نظام‌ها و نهادهای گوناگون و ارتباط متقابل ساختارها و کارکردهای حکومتی، مجموعاً روند سیاسی را به مثابه یک کل به هم پیوسته به وجود می‌آورد که نقش اساسی در تعادل آن دارد. در این راستا وظایف:

- ۱- حفظ و تطبیق نظام با شرایط متحول محیطی، ۲- اجتماعی کردن و انتقال ارزش‌ها و الگوهای فرهنگی و نظارت بر آنها و کاربرد این الگوها در حل و فصل منازعات اجتماعی،
- ۳- جهت‌گیری به سمت تحقق اهداف و آرمان‌های اساسی در ابعاد سه‌گانه آزادی، عدالت و استقلال، و ۴- ایجاد و حفظ انسجام و همبستگی در سطوح سیاسی و اجتماعی و در ابعاد ساختاری و ارزشی، استلزامات تعادل و ثبات در جمهوری اسلامی تلقی می‌شود.

علاوه بر این، در راستای ارائه مدل فاقد بحران، اصطلاح دولت تعادل‌بخش یا وظیفه تعادل‌بخشی دولت هم یک مفهوم اساسی در ثبات و تعادل جمهوری اسلامی است. دولت به جای تعارض و تضاد و درگیری منافع با جامعه مدنی، تعادل‌بخش است (باید باشد) و اگر در موردی این تعادل وجود نداشته باشد، نتیجه دخالت و تأثیر عوامل دیگر (عوامل انسانی و اراده و رفتار نیروهای اجتماعی) است که با کنترل یا حذف آنها، باید تعادل را به جامعه بازگرداند. در این راستا تعادل بین منافع و نیازهای نیروهای اجتماعی سه‌گانه حاضر در پازل جمعیتی ایران، تعادل بین اهداف و آرمان‌های آزادی، عدالت و استقلال که مطالبات تاریخی همیشگی ملت ایران در مبارزات دوره معاصر بوده و با انقلاب اسلامی به آرمان اجتماعی تبدیل شده و در قانون اساسی جمهوری اسلامی نهادینه شده‌اند، و نیز ایجاد و حفظ تعادل بین سیاست‌های کلان کشور در نیل به این اهداف و آرمان‌ها، مسأله‌ای اساسی است که باید همواره مورد توجه و دقت دولت‌ها (قوة مجریه) باشد و هیچ دولتی نمی‌تواند بدون توجه به الزامات این وجوه تعادل و تعادل‌بخشی، حمایت و پشتیبانی مردمی را کسب و حفظ کند و در قدرت باقی بماند.

منابع

۱. آزاد ارمکی، تقی (۱۳۸۴). تغییرات اجتماعی در ایران، تهران، اجتماع
۲. افتخاری، اصغر (۱۳۷۷). قدرت سیاسی، حوزه عمومی و جمهوری اسلامی، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال اول، شماره ۲
۳. امیراحمدی، هوشنگ (۱۳۸۰). نگاهی نو به جنبش اصلاحات در ایران، آفتاب، سال دوم، شماره ۱۲
۴. ایمانی کتک لاهیجانی، مصطفی (۱۳۸۶). بررسی رابطه رشد و توسعه علمی و توانایی دولت برای نیل به توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران، رساله دکتری علوم سیاسی دانشگاه، تهران
۵. بشیریه، حسین (۱۳۷۸). اندیشه‌های مارکسیستی در قرن بیستم. تهران، نشر نی
۶. بشیریه، حسین (۱۳۸۴)، (تألیف و ترجمه) گذار به دموکراسی، تهران، نشر نگاه معاصر.
۷. بشیریه، حسین (۱۳۷۶)، جامعه شناسی سیاسی، تهران، نشر نی، چ ۳
۸. پناهی، محمد حسین (۱۳۷۹). فرهنگ شعارهای انقلاب اسلامی، تهران، پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
۹. جانسون، چالمرز (۱۳۶۳). تحول انقلابی؛ بررسی نظری پدیده انقلاب، ترجمه حمید الیاسی. تهران، امیرکبیر
۱۰. حاتمی، عباس (۱۳۸۵). الگوی آونگی و دولت در ایران پس از انقلاب؛ رساله دکتری علوم سیاسی، دانشگاه تهران.
۱۱. خوشوقت، محمدحسین (۱۳۷۵). تجزیه و تحلیل تصمیم‌گیری در سیاست خارجی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
۱۲. ریتز، جورج (۱۳۷۴). نظریه جامعه شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی.
۱۳. شفیعی‌فر، محمد، (۱۳۸۷)، بحران‌ها و بی‌ثباتی‌ها در جمهوری اسلامی ایران: ۸۴-۱۳۶۰، رساله دکتری علوم سیاسی، دانشگاه تهران
۱۴. کرسبی، آبرا (۱۳۶۹). فرهنگ جامعه شناسی، ترجمه حسن پویان، تهران، فرهنگ معاصر

۱۵. نقیب‌زاده، احمد (۱۳۷۹). درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی، تهران، سمت
۱۶. هاشمی، محمد (۱۳۷۸). حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۱، تهران، نشر دادگستر
17. Bevir, Mark (Ed) (2007). Encyclopedia of Governance, Ii. Berkeley: University Of California, A Sage Publication. Entry of System Theory.
18. Easton, (1953). The Political System: An Inquiry into the State of Political Science. New York: Alfred A. Knopf.
19. Easton, David (1965). A Systems Analysis of Political Life. New York: u.a;S. 32.
20. Parsons, Talcott (1937). The Structure of Social Action. New York: The Free Press.
21. Sills, David L. (1968) (Ed). International Encyclopedia Of The Social Sciences. Vol. 15. The Macmillan Company & The Free Press.
22. Green, A (1997). Education, Globalization and the Nation-State. London: Macmillan.